

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در روایاتی است که درباره اخذ مال توسط والد از مال ولد است که این روایات سه دسته است: (1) یک روایاتی به صورت مطلق می‌گوید اخذ جایز است؛ چه برای حج و چه غیر حج، چه احتیاج و چه عدم احتیاج، (2) یک روایتی فقط دلالت بر فرض احتیاج دارد، (3) یک روایات مانعه هم داریم که آن هم باید بحث بشود. این روایات هم در کتاب الحج و سائل الشیعه آمده و هم در کتاب التجاره و سائل باب 78، در بحث گذشته دو روایت را خواندیم.

روایت سوم

وَبِإِسْنَادِهِ [إِسْنَادُ شَيْخِ طُوسِي] عَنْ (الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ [يعني عبدالله بن سنان] قَالَ: سَأَلْتُهُ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَاذَا يَحِلُّ لِلْوَالِدِ مِنْ مَالٍ وَلَدِهِ قَالَ أَمَّا إِذَا أَنْفَقَ عَلَيْهِ وَلَدُهُ بِأَحْسَنِ النَّفَقَةِ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ مَالِهِ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ لَوَالِدِهِ جَارِيَةٌ لِلْوَلَدِ فِيهَا نَصِيبٌ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَطَّأَهَا إِلَّا أَنْ يُقَوِّمَهَا قِيمَةً تَصِيرُ لَوَلَدِهِ قِيمَتُهَا عَلَيْهِ قَالَ: وَ يُعْلَنُ ذَلِكَ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ الْوَالِدِ أَوْ يَرْزَأُ مِنْ مَالٍ وَلَدِهِ شَيْئًا قَالَ نَعَمْ وَ لَا يَرْزَأُ الْوَلَدُ مِنْ مَالٍ وَالِدِهِ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنْ كَانَ لِلرَّجُلِ وَلَدٌ صِغَارٌ لَهُمْ جَارِيَةٌ فَأَحَبُّ أَنْ يَفْتَضِيَهَا فَلْيُقَوِّمَهَا عَلَى نَفْسِهِ قِيمَةً ثُمَّ لِيَصْنَعْ بِهَا مَا شَاءَ إِنْ شَاءَ وَطَى وَإِنْ شَاءَ بَاعَ.^[1]

ابن سنان از امام صادق (علیه السلام) می‌پرسد: چه مقداری از مال ولد برای والد حلال است؟ حضرت فرمود: اگر این ولد نفقه پدرش را به نحو نیک و کافی می‌دهد پدر حق ندارد که چیزی از مال فرزند را بردارد. و اگر این ولد جاریه و کنیزی دارد، این والد نمی‌تواند از او استفاده کند مگر این‌که او را تقویم کند که بعد از این تقویم ملک برای والد می‌شود؛ یعنی اول تقویم می‌کند و خودش این را به عنوان مال خودش می‌خرد؛ یعنی تقریباً یک ولایتی بر شراء دارد که مال فرزند را به خودش بفروشد. این یک نوع ولایتی است که از این روایت استفاده می‌شود که اگر ولد جاریه‌ای داشته باشد البته در بعضی از روایات دیگر این است که او را وطی نکرده باشد.

در اینجا حتی می‌توانیم الغای خصوصیت کرده و بگوئیم بر اساس همین روایت پدر می‌تواند خانه فرزند را قیمت کند برای خودش بخرد، منتهی این قیمت می‌شود مال ولد، بعد هم به او اعلام کند بگوید من این مال تو را قیمت‌گذاری کردم و برای خودم برداشتم و این مال تو نیست و این قیمت مال تو می‌شود.

ابن سنان می‌پرسد: آیا پدر می‌تواند از مال ولد چیزی را اصابه کند یا نه؟ (در حاشیه نوشته است که «رزأه» یعنی «اصاب منه خیر»؛ یعنی می‌تواند چیزی از مال ولد بردارد یا نه؟ حضرت فرمود: بله، اما ولد نمی‌تواند از مال والد استفاده کند مگر به اذن او، «فإن كان للرجل ولدٌ صغار لهم جارية، فأحب أن يفتضيها فليقوّمها على نفسه قيمة ثم ليصنع بها ما شاء، إن شاء وطى و إن

شاء باع»، از این تعابیر استفاده می‌شود که پدر می‌تواند این جاریه را برای خودش تقویم کند و وقتی ملک خودش شد می‌تواند خودش استفاده کند و می‌تواند بفروشد؛ یعنی اینطور نیست که بگوئیم روایت می‌گوید در صورتی که پدر خودش می‌خواهد استفاده کند این جاریه را تقویم کند، حتی بعداً هم اگر بخواهد این جاریه را بفروشد مانعی ندارد.

روایت چهارم

وَعَنْهُ عَنْ عُمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَيْحُ الرَّجُلُ مِنْ مَالِ ابْنِهِ وَهُوَ صَغِيرٌ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ يَحُجُّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ يُنْفِقُ مِنْهُ قَالَ نَعَمْ بِالْمَعْرُوفِ ثُمَّ قَالَ نَعَمْ يَحُجُّ مِنْهُ وَ يُنْفِقُ مِنْهُ إِنَّ مَالَ الْوَلَدِ لِلْوَالِدِ وَ لَيْسَ لِلْوَلَدِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ مَالِ وَالِدِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ.^[12]

روایت چهارم صحیح‌ه سعید بن یسار است که مربوط به حج است و قبلاً خواندیم.

روایت پنجم

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لِابْنِهِ مَالٌ فَيَحْتَاجُ الْأَبُ إِلَيْهِ قَالَ يَأْكُلُ مِنْهُ فَأَمَّا الْأُمُّ فَلَا تَأْكُلُ مِنْهُ إِلَّا قَرْضاً عَلَى نَفْسِهَا.^[13]

در این روایت آمده «فیحتاج الأب الیه»، که به معنای آن حاجت و اضطرار عرفی نیست، بلکه یعنی «یمیل الأب»، به نظر ما اینطور است که «یحتاج» نه این‌که هیچ راهی ندارد غیر از استفاده کردن از این مال ولد، بلکه به معنای «یرید أن يتصرف». امام (علیه السلام) می‌فرماید: «یأكل منه یعنی يتصرف منه»، بعد هم می‌فرماید: اما مادر اگر بخواهد مالی را از فرزندش بردارد باید استقراض کند.

صاحب وسائل (قدس سره) می‌گوید: «حکم الأم محمول علی وجود زوجها فتجب نفقتها علیه لا علی ولدها»؛ محمول بر این است که مادرش یک شوهری دارد و شوهر نفقه‌اش را می‌دهد و دادن نفقه بر فرزند واجب نیست. در نتیجه مادر اگر بخواهد از ولد بردارد باید قرض بگیرد.

به نظر ما این یک خلاف ظاهری است که صاحب وسائل بیان می‌کند. بحث در نفقه نیست تا بگوئیم «عن رجل لابنه مالٌ فيحتاج الأب» از باب نفقه؛ یعنی احتیاج عرفی است، بلکه «یحتاج الأب»؛ یعنی پدر می‌خواهد در این مال تصرف کند هرچند نفقه اش را هم این فرزند بدهد. امام (علیه السلام) می‌فرماید: «یأكل یعنی يتصرف»، اما مادر باز هم بحث نفقه نیست، اگر نفقه را بخواهد بردارد که لازم نیست قرضاً بردارد، مادر هم ولو نفقه‌اش را دیگران یا همین فرزند بدهد اما از مال بچه بخواهد بردارد باید قرضاً بردارد.

اشکال

در اینجا باز این بحث بسیار مهم است که اگر گفتیم والد مطلقاً نمی‌تواند از ولد بردارد مگر به انن ولد، می‌گوید مادر هم همین‌طور و فرقی نمی‌کند، اما اگر گفتیم پدر می‌تواند بردارد مادر نمی‌تواند بردارد که الآن هم فتوای برخی از بزرگان و مراجع همین‌طور است که می‌گویند: پدر فقط به مقدار نیازش می‌تواند از مال فرزند بردارد اما مادر بدون اجازه فرزند نمی‌تواند بردارد. اشکالی که امروزی‌ها دارند و می‌گویند با وجودی که حق مادر بر فرزند بیش از حق پدر بر فرزند است و با وجود اینکه در خود

روایات ما وجود دارد که آمدند خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یا یکی از حضرات ائمه معصومین (علیهم السلام) سؤال شد که مادر حقش بیشتر است یا پدر در مسئله لزوم احترام؟ سه بار فرمودند: «الأم»، بعد فرمودند پدر. اینها چطور با هم قابل جمع است؟

در سال گذشته متأسفانه پدری به صورت دلخراشی دخترش را به قتل رساند و این بحث مطرح شد که پدر وقتی فرزندش را کشت قصاص نمی‌شود و بقیه نمی‌توانند پدر را قصاص کنند اما مشهور فقها این است که می‌گویند که اگر مادری فرزندش را کشت قصاص می‌شود. البته ما همان موقع این بحث را دنبال کردیم و نظر خود ما این شد که این روایت: «لا یقتل الوالد بولده»^[4] خصوصیتی ندارد، مادر نیز همین‌طور است. در بین متقدمین داریم که برخی همین نظر را دارند ولی مشهور آن است. حالا این دو مطلب مشهور که یکی راجع به قصاص که بین پدر و مادر فرق است، یکی راجع به برداشتن مال از اموال فرزند، اینها را چطور باید جواب داد؟

پاسخ

نکته اول: در اینجا بین یک ملاکات ارزشی و بین ملاکات حقوقی خلط می‌کنند. مادر ممکن است از حیث ارزش بیش از پدر باشد و لذا احترامش بیشتر است و شاید خدمت به مادر ثوابش از خدمت به پدر بیشتر است، انسان اگر به مادر خودش خدمت کند ثوابش بیشتر از خدمت به پدر هست، اما ما یک ملاکات حقوقی داریم، در ملاکات حقوقی ممکن است یک امری را برای پدر قرار بدهیم که برای مادر قرار داده نشود! این‌که شارع برای پدر ولایت قرار داده و برای مادر قرار نداده این یک عنوان حقوقی دارد نه یک عنوان ارزشی.

پدر ولایت دارد، اصلاً این ولایت یعنی مسئولیت حقوقی این فرزند با پدر است، خرج را باید پدر بدهد، مادر اگر میلیاردها داشته باشد با وجود این‌که پدر هست و تمکن دارد بر مادر لازم نیست که چیزی به او بدهد! مراقبت از این فرزند تا برسد به بلوغ و حتی بعد از بلوغ، پدر باید مسائل حقوقی این فرزند را داشته باشد. در مقابل این مسائل حقوقی، شارع می‌گوید پدر می‌تواند از مال فرزند بردارد، مال او را تقویم کند و به عنوان ملک خودش قرار بدهد. لذا بین ملاکات ارزشی و ملاکات حقوقی باید فرق قائل شد، مثلاً در یک اداره‌ای مدیر یک اختیاراتی دارد که کارمند آن اختیارات را ندارد اما ممکن است این کارمند از جهت علمی، تقوایی، تخصص در همان کار صد برابر آن مدیر ارزش داشته باشد ولی از حیث اعتبار یک اختیاراتی آن مدیر دارد که این کارمند ندارد، آیا به این معناست که ارزش آن مدیر بالاتر از این است؟! چنین چیزی نیست، ما باید بین ملاکات ارزشی و ملاکات حقوقی تفکیک کنیم.

نکته دوم: شارع وقتی می‌خواهد ضابطه‌ای را در نظر بگیرد وجه غالب را در نظر می‌گیرد، وجه غالب فی جمیع الایام این است که فرزند روی دوش پدر است، حالا یک جایی یک پدر معتاد یا ناصالحی بوده که زحمت بچه‌ها را مادر کشیده ولی بر اساس غالب بار فرزند روی دوش پدر است که اینها را فرزند باید در نظر بگیرد، ما حق نداریم بگوئیم یک پدر و مادر، پدر بی‌سواد، بی‌تقوا، کم‌عقل، اما یک مادر تحصیل کرده متقی مؤمن متدین خیلی عاقل، بگوئیم این چه اسلامی است که می‌گوید این پدر ولایت دارد و مادر ندارد؟!

در جعل قانون موارد خاص اصلاً در نظر گرفته نمی‌شود، یک عنوان غالبی و عنوان کلی را إلى يوم القيامة شارع در نظر می‌گیرد که این باید ملاک باشد، اصلاً قانون باید این چنین باشد. حال بگوئیم اینجا اینطور، این مورد اینطور، اصلاً مورد نمی‌تواند قانون را تخطئه کند، اینها یک نکاتی است که باید در تبیین این مسائل فقهی مورد توجه قرار بگیرد.

و عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي إِسْرَاهِيمَ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ الرَّجُلِ يَأْكُلُ مِنْ مَالِ وَلَدِهِ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يُضْطَرَّ إِلَيْهِ فَيَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَصْلُحُ لِلْوَلَدِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ مَالِ وَلَدِهِ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ وَالِدِهِ.^[15]

«عدة من اصحابنا» که دیروز عرض کردم معروف به عده‌ی کافی است و عده‌ی کافی مشخص است در جایی که می‌گوید «عن سهل بن زیاد» یک افراد معینی است، هم مرحوم علامه در خلاصه آورده و هم خود کلینی در کتاب العتق می‌گوید: وقتی من می‌گویم «عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد» مراد از عده چه کسانی هستند؟ یا «عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد» مراد چه کسانی هستند. روایت صحیح است. راوی می‌پرسد: آیا پدر از مال ولدش می‌تواند استفاده کند؟ حضرت می‌فرماید: نه، مگر اضطرار پیدا کند و به مقدار معروف تصرف کند («و لا یصلحُ للولد» از کلماتی است که خواندنش سنگین است ولی صحیحش همین «یصلحُ» بالضم است).

در اینجا به همین قرینه «فیأكل منه بالمعروف» جواز استفاده می‌شود، البته باید توجه داشت که اضطرار در اینجا را نباید به اضطرار در آیه «فمن اضطر غیر باغ و لا عاد» برگرداند، اینجا یک نکاتی است که در روایات باید مورد دقت قرار بگیرد همان‌گونه که کلمه «یحتاج» را معنای دیگری کردیم این «یضطر»، اضطرار در علم اصول ما نیست؛ زیرا اگر مراد آن باشد نیاز به استثنا ندارد و نیاز به این‌که بگوید «فیأكل منه بالمعروف» نیست؛ زیرا موضوع «فیأكل منه بالمعروف» اضطرار نیست بلکه موضوعش اعم است. پس این می‌تواند قرینه باشد بر این‌که مراد از اضطرار در اینجا آن اضطراری در «ما من حرام إلا و هو حلال فی فرض الاضطرار» نیست.

بنابراین در اینجا سه فرض در مقدار استفاده والد وجود دارد:

1. یک فرض این است که بگوئیم آن مقداری که «لا بد منه» است و چاره‌ای ندارد برای رفع گرسنگی‌اش استفاده کند،
2. فرض دوم این‌که بگوئیم یک مقدار اوسع از این استفاده کند اما بدون اسراف،
3. سوم این‌که بگوئیم حتی اگر خواست هر کاری کند مال ولد را از بین ببرد که این می‌شود اسراف. بعید نیست که این «سرف يأكل من مال ولده» یعنی آیا اختیار تام دار حتی از بین ببرد؟ امام (علیه السلام) می‌فرماید: «لا إلا أن یضطر إليه فلیأكل منه بالمعروف».

صاحب وسائل (قدس سره) در ذیل این روایت می‌گوید: «و رواه الحمیری عن عبدالله بن حسن عن جدّه علی بن جعفر إلا أنه قال: لا إلا بإذنه (ولد) أو یضطر فلیأكل بالمعروف أو یستقرض منه حتی یعطیه إذا أیسر»^[16]؛ وقتی پولدار شد به او برگرداند. ما باید اینطور معنا کنیم و الا اگر اضطرار را بخواهیم به اضطراری که در علم اصول است که رافع کل هر حرامی است که اضطرار او را حلال می‌کند. به بیان دیگر، در قواعد فقهیه یک قاعده‌ای داریم که هر حرامی در فرض اضطرار به حسب ظاهر حلال می‌شود. اینجا «فیأكل منه بالمعروف» چه معنایی پیدا می‌کند؟ فیأكل منه بالمعروفی که در روایات دیگر تطبیق بر حج و انفاق شد، آیا حج اضطرار است؟ انفاق اضطرار است؟ صدق اضطرار برایش نمی‌کند.

بنابراین یا باید بگوئیم در این روایات کاری به معروف در آیه ندارد (یعنی «و من كان فقيراً فلیأكل بالمعروف»)، بگوئیم این اصلاً ربطی به آن ندارد، می‌فرماید: «لا إلا أن یضطر، فلیأكل یعنی یتصرف بمقدار الاضطرار»، «بالمعروف» را اینطوری معنا کنیم، یا در حج بگوئیم حج برود به مقداری که حج نیاز دارد و بیش از آن بر ندارد، اگر این را ملتزم شویم، این فقط اشکالش این است که

بسیار بعید است که بگوئیم امام (علیه السلام) این تعبیری که اینجا استخدام فرمودند این ربطی به آیه شریفه ندارد.

روایت هفتم

وَعَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عُيَيْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي الرَّجُلِ يَكُونُ لَوَلَدِهِ مَالٌ فَأَحَبُّ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهُ قَالَ فَلْيَأْخُذْ وَإِنْ كَانَتْ أُمُّهُ حَيَّةً فَمَا أُحِبُّ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ شَيْئًا إِلَّا قَرْضًا عَلَى نَفْسِهَا. [7]

در سند این روایت، ابوعلی اشعری همان احمد بن ادريس قمی است که امامی ثقة است، الحسن بن علی الكوفی که حسن بن علی بن عبدالله بن مغیره و امامی ثقة است، عن عبیس بن هشام ناشری که امامی ثقة جلیل است، عبدالکریم که عبدالکریم بن عمرو خثعمی است که می‌گویند: «کان امامیاً ثقة جلیلاً ثم صار واقفياً» [8] و بزرگان قبل از وقف از او روایت نقل می‌کردند. ابن ابی یعفور که امامی ثقة است. لذا سند این روایت معتبر است.

در این روایت حضرت می‌فرماید از مال فرزند اخذ کند و سؤال درباره کسی است که اضطرار ندارد، بلکه می‌خواهد مال بچه‌اش را کند. بعد حضرت می‌فرماید: اما اگر مادرش زنده است، فقط به عنوان قرض بردارد. عبارت «ما احب» در روایات به این معنا نیست که بگوئیم بهتر این است، بلکه نباید از مال فرزندش چیزی بردارد مگر اینکه مادر قرض بگیرد.

تا اینجا دو روایت داشتیم که اگر مادر بخواهد از مال فرزند بردارد می‌تواند استقراض کند. اینجا دیگر نمی‌گوید که به اذن او استقراض کند، بلکه بردارد و استقراض کند. این هم خودش یک نکته‌ای است؛ چون گاهی بعضی می‌گویند مادر نسبت به مال فرزندش مثل اجنبی است؛ می‌گوئیم نه، اجنبی بدون اجازه مالک حق استقراض هم ندارد، اما مادر می‌تواند استقراض کند. در روایت پنجم هم آمده بود: «فأما الأم فلا تأكل منها إلا قرضاً على نفسها»؛ یعنی مادر مال بچه را به عنوان قرض بردارد و بدون اذن استقراض کند.

روایت هشتم

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَا يَحِلُّ لِلرَّجُلِ مِنْ مَالِ وَلَدِهِ قَالَ قُوَّتُهُ بَغِيرِ سَرَفٍ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ فَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) لِلرَّجُلِ الَّذِي أَتَاهُ فَقَدَّمَ أَبَاهُ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ فَقَالَ إِنَّمَا جَاءَ بِأَبِيهِ إِلَى النَّبِيِّ (صلي الله عليه وآله) فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا أَبِي وَقَدْ ظَلَمَنِي مِيرَاثِي مِنْ أُمِّي فَأَخْبَرَهُ الْأَبُ أَنَّهُ قَدْ أَنْفَقَهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى نَفْسِهِ وَ قَالَ أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّجُلِ شَيْءٌ أَوْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) يَحْبِسُ الْأَبَ لِلابْنِ. [9]

محمد بن یحیی العطار و عبدالله بن محمد بن عیسی الاشعری و علی بن الحکم الانباری همه ثقة و معتبر هستند. الحسین بن ابی العلاء خفاف هم ثقة است. لذا سند روایت معتبر است. راوی می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چه مقدار از مال ولد برای پدر حلال است؟ حضرت فرمود: «قوته بغیر سرف إذا اضطرَّ إليه»؛ وقتی اضطرار به او پیدا کرد به اندازه‌ای که اضطرار دارد بدون اسراف بردارد.

راوی در ادامه از امام صادق (علیه السلام) درباره این سخن پیامبر (صلي الله عليه وآله) می‌پرسد که یک پسری پیش پیامبر آمده و از پدرش شکوه کرد و پیامبر هم پدر را مقدم کرد و فرمود: «له أنت و مالک لأبيك»، پس این را چه می‌فرمائید؟ یعنی به امام (علیه السلام) اعتراض کرد شما که می‌گوئید «قوته بغیر سرف» آن هم در فرضی که اضطرار دارد با کلام پیامبر چه

می‌کنید؟ حضرت فرمود: پسر نزد پیامبر آمده و شکایت کرد که مادر من مُرده و این پدر از مادر چیزی به من نداده است. پدر گفت: هر چه بعد از مُردن مادرش بود بر خودم و بر این فرزند اتفاق کردم؛ یعنی خرج این بچه کردم. بعد پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: تو و مال تو برای پدرت هستی. لذا این‌که پدر گفت: من هر چه بوده برای خودم و برای این فرزند خرج کردم، پدر چیزی نداشته است. حضرت فرمود: تو انتظار داری که پیامبر پدر را به خاطر پسر زندان کند؟!

بررسی دلالت روایت

از ذیل روایت استفاده می‌شود حتی در مواردی که شاکی پسر باشد، پدر را نمی‌شود زندان کرد؛ یعنی «لا یحدّ الوالد بولده» یا «لا یحبس الوالد بولده» از ذیل روایت استفاده می‌شود که پدر را نمی‌شود به خاطر فرزند زندان کرد.

بنابراین در این روایت امام(علیه السلام) فرمود: به اندازه ضرورت از مال فرزند بردارد. سائل گفت: پس این فرمایش پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) «انت و مالک لأبیک» چه می‌شود؟ امام (علیه السلام) فرمود در این نزاع بوده که آن پدر هم خرج کرده بود، امام نفرمود که پیامبر مقصودش از «انت و مالک لأبیک» یک معنای دیگری بوده، فقط قضیه را مطرح کرد. آیا می‌شود از این استفاده کنیم که امام(علیه السلام) می‌فرماید که این کلام پیامبر «إنما ورد فی قضیة شخصیة خارجیة»؛ یعنی بگوئیم «انت و مالک لأبیک» یک قضیه خارجیه بوده و وقتی قضیه خارجیه است دیگر نمی‌شود به عنوان یک قضیه حقیقیه فقهیه به آن استدلال کرد؟

در اینجا باید توجه داشت که هر روایتی را باید به تنهایی مورد بحث قرار دهیم، الآن آیا بر اساس این روایت ما می‌توانیم بگوئیم امام(علیه السلام) این «انت و مالک» را فرمودند قضیه شخصیة خارجیة، پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) در مقام بیان اعطاء یک ضابطه که بگوید تو و مال تو از پدرت هست و پدرت هر مقدار و هر زمانی و هر طور خواست از آن بردارد. این بعید نیست که بگوئیم از این روایت همین استفاده می‌شود؛ یعنی روایت حسین بن ابی‌العلاء دلالت دارد بر اینکه این «انت و مالک لأبیک» عنوان قضیه خارجیه را دارد. در بعضی از روایات خود ائمه(علیهم‌السلام) به همین کلام پیامبر استشهاد کردند که باید دید جمع بین این روایت و آنچه ائمه استشهاد کردند چگونه است. دو روایت دیگر باقی مانده که پس از نقل آنها فردا جمع بندی می‌کنیم.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين

- [1] □ التهذيب 6- 345- 968، والاستبصار 3- 50- 163؛ وسائل الشيعة؛ ج 17، ص: 263، ح 22481- 3.
- [2] □ التهذيب 6- 345- 967، والاستبصار 3- 50- 165؛ وسائل الشيعة؛ ج 17، ص: 264، ح 22482- 4.
- [3] □ الكافي 5- 135- 1، و التهذيب 6- 344- 964، والاستبصار 3- 49- 160؛ وسائل الشيعة؛ ج 17، ص: 264، ح 22483- 5.
- [4] □ «و عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْفُضَيْلِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لَا يُقْتَلُ الْوَالِدُ بَوْلَدِهِ وَ يُقْتَلُ الْوَلَدُ بَوَالِدِهِ وَ لَا يَرِثُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ إِذَا قَتَلَهُ وَ إِنْ كَانَ خَطَاً.» الكافي 7- 298- 5، التهذيب 10- 237- 946؛ وسائل الشيعة؛ ج 29، ص: 78، ح 35192- 4.
- [5] □ الكافي 5- 135- 2، و التهذيب 6- 344- 963، والاستبصار 3- 48- 159؛ وسائل الشيعة؛ ج 17، ص: 264، ح 22484- 6.
- [6] □ قرب الإسناد (ط - الحديثة)، ص: 285، ح 1127.
- [7] □ الكافي 5- 135- 4، و التهذيب 6- 344- 965، والاستبصار 3- 49- 161؛ وسائل الشيعة؛ ج 17، ص: 265، ح 22485- 7.
- [8] □ «عبد الكريم بن عمرو بن صالح الخثعمي مولا هم كوفي روى عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام ثم وقف على أبي

الحسن [عليه السلام] كان ثقة ثقة عينا يلقب كراما. له كتاب يرويه عدة من أصحابنا. «رجال النجاشي» ص : 245، شماره 645.

[9] الكافي 5- 136 - 6؛ الفقيه 3- 177 - 3669؛ معاني الأخبار - 155 - 1؛ التهذيب 6- 344 - 966، و الاستبصار 3- 49 - 162؛ وسائل الشيعة؛ ج 17، ص: 265، ح 22486 - 8.